

"هو الفتح العليم"

جهاد اصغر واکبر

در آیات قرآنی و احادیث نبوی و مرتضوی و اشعار تازی و پارسی

از : دکتر امیر محمود انوار

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً " بل أحياء
عند ربهم يرزقون
فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين
لم يلحقوا بهم من خلفهم ، ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون
يستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا يضيع
أجر المومنين

بر برگ گل زخون شقایق نوشته‌اند آنکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت *
کشته شد

"و سقاهم ربهم شراباً طهوراً"

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا "كأنهم بنيان مرصوص."

دست از مس وجود چو مردان رهشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی
از پای تا به سر همه نور خدا شوی در راه ذوالجلال چو بی پای و سر شوی

قال النبی (ص)

آخرنی جبرئیل بأمر قرت به عینی و فرح به قلبی ، قال یا محمد :
من غزا من امتک فی سبیل الله فاصابه قطرة من السماء او صدأ غ
کتب الله له شهادة يوم القيامة

قال علی (ع)

ان الجهاد باب من ابواب الجنة ، فتحه الله لخاصه اولیائه ، و هو لباس التقوی
و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه

قال النبی (ص)

قدمتم من الجهاد الا صفر الى الجهاد الا کبر ، مجاهده النفس هواها

ای خنک آنکو جهادی می‌کند بر بدن زجری و دادی می‌کند
تا ز رنج آن جهانی وارهد بر خود این رنج جهانی می‌نهد
قد رجعنا من جهاد الا صفریم این زمان اندر جهاد اکبریم
حیح نظری

* در نسخ دیوان لسان الغیب (پخته شد) است و تصحیح نظری و عقیده بعضی از ادبا (کشته شد)
است تا بهار جهادی بیت حفظ گردد و مصرع دوم ترجمه آیه کریمه و لا تحسبن الذين قتلوا...
باشد.

جهاد و مجاهدت، کوشش و جانفشانی، در دفع و راندن دشمن و بدخواه دین است و از خصوصیات آن، این است که تنها بخاطر رضای خدا و ذات پروردگار باشد نه برای رضای بندگان و خویشان. و این از آن برآید که در دوستی پروردگار مخلص و استوار باشد و در راه لایزال مال از کف دهد و سر از تن نهد و جان از بدن.

محمد لاهیجانی در شرح عرفانی خود بر نهج البلاغه چه نیکو به تفسیر جهاد پرداخته است آنجا که گوید^۲ "بدانکه قوه غضبیه که اعظم از قوای بدنیه است، در صورت افراط و طغیان و عصیان بر سلطان عقل و امیر شرع، تهوور و از جنود جهل و شیطان است. و در صورت تغریط و اقعاد از عصبیت و حمیت عقل و شرع جبن و از انصار جهل و شیطان است. و در صورت عدل و انقیاد سلطان عقل و امیر شرع و حمیت و عصبیت ایشان، شجاعت و از روئ سای عقل و باب بزرگ رضوانست. و از آثار شجاعت جهاد است".

آری آری، خنک آنکس که در راه وصال دوست سر از پا نشناسد و از مس وجود دست شوید تا کیمیای عشق یابد و اوراق عقل را با زلال عشق بشوید و خانواده و فرزندان را نهد و بسوی جهاد ره سپرد و به دولت جاوید رسد که "أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ"^۳.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شده به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما^۴ بشارت باد رزم آوران و شیران خدا و رهسپاران ملکوت علی را که "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ أَمْوَالَهُمْ فَجَعَلَهُمْ سَوَابِغًا يَجْرُونَ" و "وَعَدَا" علیه حق "فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مِنْ أَوْفَى الْعَهْدِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبَشِرُوا ببيعكم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم"^۵.

"و غرض از آن اعزاز دین و تقیوت شرع مبین، و احقاق حق، و ابطال باطل و افشاء هدایت و انعام نور ولایت است، اگرچه کراهت کافران و مشرکان باشد"^۶.

آری با تیغ خمیده علی (ع) و رزم آوران صدر اسلام قد دین راست شد و شرع مبین تابناک. آنان حق را جستند و ناحق را از میان بردند.

گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم^۷ آنان نه تنها از برابر خصم دین نگریختند بل تیغ بر کف دل برخدا نهادند و جان به نثار او دادند و گفتند^۸.

فَلَسْتُ أَبَالِي حَيْثُ أَقْتُلُ مُسْلِمًا

علی ای شق کان فی الله مصرعی

يبارك في اوصال شلوممزع^۹

گرچه جانفشانی در راه خدا و گذشتن از مال و فرزند در آغاز سخت است و حزن انگیز اما نتیجه و هدف بزرگ جهاد و منافع و ثمرات آن و زیانهای دست برداشتن از آن، کار را بر مومنان مخلص آسان کند و هرچه دارد در طبق اخلاص نهد تا به رضای مولی نائل شود و به اقیانوس بیکران ولاء وارد. و در این باره چه نیکو فرموده است "كتب عليكم القتال وهو كره لكم وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون" ^{۱۰}

یعنی جهاد چون داروئی تلخ است که اگر مریض از آن سر بتابد مرگش حتمی است و زیانها و خواری و فقر این جهان بدو رسد و دین از دست رود و سعادت مند نگردد و بدان جهان نیر عذاب الهی او را در بر گیرد. از اینجا مانده و از آنجا رانده شود که:

"فضل الله المجاهدين باؤالمهم وانفسهم على القاتل درجة" و کلا "وعدا الله الحسنی، وفضل الله المجاهدين على القاعدین اجرا" عظیما، درجات منه و مغفره "ورحمه" و كان الله غفورا "رحیما" ^{۱۱}.

و پیمبر فرموده است که للشهداء سبع خصال من الله اول قطره منه مغفور له كل ذنب، والثانيه يقع راسه في حجر زوجته من الحور العين وتمسحان الغبار عن وجهه. و تقولان مرحبا بك و يقول هو مثل ذلك لهما، والثالثه، يكسى من كسوه الجنة، والرابعة تبتدره خزنة الجنة بكل ريح طيبه اتيهم يأخذونه معه، والخامسه ان يرى منزله، والسادسه يقال لروحه اسرح في الجنة حيث شئت، والسابعه ان ينظر في وجه الله وانها الراحة لكل نبي و شهيد ^{۱۲}.

و باز از حضرتش مرویست که "للجنة باب يقال له باب المجاهدين يمضون اليه فاذا هو مفتوح و هم متقلدون بسيوفهم والجمع في الموقف والملائكة ترحب بهم" ^{۱۳}.

یعنی بهشت را دریست که بدان در مجاهدان گویند و آنان چون بسوی آن در ره سپرند باز شود درحالی که شمشیرهاشان را به کمر بسته دارند و گروه مردمان در دو جانب راه ایستاده اند و فرشتگان بدانها خوش آمد می گویند.

علی علیه السلام را در نبرد جمل خطبه ای است غراء که در آن فرموده:

ایها الناس، ان الموت لا يفوته المقيم ولا يعجزه الهارب، ليس عن الموت محيص و من لم يمت يقتل و ان افضل الموت القتال، والذي نفسي بيده لا ألف ضربه بالسيف أهون على من ميته على فراث الحديث ^{۱۴}.

بدانید که مقیم این جهان از دست مرگ نگریزد و گریزنده از برابر شمشیر اجل، آنرا عاجز و درمانده نکند. از مرگ گریزی نیست زیرا "أینما تكونوا یدرککم الموت" ^{۱۵}

و هر که در بستر نمیرد کشته خواهد شد و همانا برترین مرگ، مرگ سرخ است و کشته شدن در میدان نبرد.

اذا كانت الابدان للموت انشئت فقتل الفتى بالسيف فى الله اجملى ۱۶
چو تن پاره پاره شود بعد مرگ براه خدا کشته گشتن نکوست
و این سخنان حکیمانه حضرت ابیات عنتره بن شداد عبسی را بخاطر می‌آورد، که گفته است: ۱۷

بكرت تخوفنى الحتوف كائنى أصبحت عن غرض الحتوف نزل
فاجبتها ان المنيه منه لـ لا بد ان أسقى بكأس المنهل
و نیز گفته، سموال را آنجا که می‌گوید:

و مامات منا سيد حتف أنفه ولا طل منه حيث كان قتيلا ۱۸
با این فرق که جانفشانی عنتره و سموال در راه دنیاست و شهادت طلبی علی و حسین علیهما السلام در طریق عقبی، و علی علیه السلام فرماید: بدانکس که جانم بردست اوست سوگند یاد می‌کنم که هر آینه تحمل هزار ضربت شمشیر، بر من آسانتر از آنست که در بستر جان سپارم و حسین (ع) فرماید:

"ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى فياسوف حذيني"

این گفته سرور شهیدان، در روز عاشورا، میانه میدان، چه بلند و مردانه و مردانگیز است و نگارنده این‌طور را در تفسیر و شرح این سخن والا ابیاتی است رسا که جای آن دارد بر خوانندگان ادیب و دانشمندان اریب عرضه شود و از پروردگار غفور و خدای رحیم خواهانم که صواب آنرا به‌گوینده و خواننده برساند.

شوق را قافله سالار منم	عشق را نقطه پیرگار منم
شوقم از بهر سمن بویان نیست	دل من عاشق مهرویان نیست
پیر را بازی طفلانه کجاست؟	عاقلان را سردیوانه چراست؟
رهرو راه وفا پیویانم	بر سر کوی صفا جویانم
عهد و پیمان استی دارم	شور از عشق و زمستی دارم
محو آن دلبر طنازانم	عاشق سرور جانبازانم
مست آن ساقی ساغر دوشم	نی که مستم، به رخسار مدد دوشم
کشته تیغ دو ابروی حسین	دل و جان باخته بر روی حسین
روی او ساغر حجب ازلی	موی او سلسله لم یزلی

رهرو ملک جهان جبروت
پرکشیده به علو لاهوت

شاهد بزم عفاف ملکوت
پای یکسر زده براین ناسوت

* * * *

پورسردار اُحد شیرحنین
قصد بیاراست به میدان شرف
زیرپا سلسله جودی بود
حیدر و صفدر دشت هیجا
درکف او چو عصای موسی
خود فولاد نبی بر سر او
هل مبارز زده همچون حیدر
گفت بادشمن دون همت پست
بر سر اهل خدا تاخته اید
برتر از مکر شما مکر خداست

نور پیغمبر مکیست حسین
چون بپاخاست به میدان شرف
برتنش جوشن داودی بود
ذوالفقار علی آن شیر خدا
از ده های دودم بی پروا
نیزه ذی یزنی در بر او
قد برافراشته چون پیغمبر
راه بر قوم جفا پیشه بست
تیغ ها را به جفا آخته اید
تیغ حق تیزتر از تیغ شماست

* * * *

رحمت عالمیان پیر هدی
بر خس و خار چمیده گشته
جز به قتل من و اولاد علی
تیر و خنجر به بر ما بزنید
وز سر و روی جوانم اکبر
ریخته بر رخ زرد و بر لب
همچنان تیر بپا بر خیزد
تا بد انوار خدا از سر و رو
آری این است راه شیران خدا، نه راه روبهان از یزدان جدا و این معنی را

سرو دین نبی آن با تقوی
چند روزیست خمیده گشته
گر که برپا نشود دین نبی
تیغ ها را به سر ما بزنید
تا که خونی ز گلوی اصفیر
یا که اشکی ز دو چشم زینب
پای این سرو خمیده ریزد
باز محمود شود رونق او
سنائی غزنوی چه نیکو پرورانده است که :

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزن

رخ چو عیاران نداری، جان چو نامردان مکن

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر

یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن

هرچه بینی جز هوی آن دین بود بر جان نشان

هرچه یابی جز خدا آن بت بود درهم شکن

سر برآر از گلشن تحقیق تا در کوی دین
 کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن
 دریکی صف کشتگان بینی به تیغی چون حسین
 در دگر صف خستگان بینی به زهری چون حسن
 درد دین خود به العجب در دیست کندر وی چو شمع

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن^{۱۹}
 و چه نیکوست گفته پیامبر اکرم (ص) آنجا که می فرماید :

احب الاعدال الی الله الصلوه لوقتها ثم بر الوالدین ثم الجهاد فی سبیل الله^{۲۰}
 یعنی ای مؤمنان بدانید که محبوبترین اعمال نزد خدا نماز به موقع است و سپس
 نیکوئی به والدین و بعد جهاد در راه خدا .

و نیز آنجا که می فرماید :

" اقرب العمل الی الله الجهاد فی سبیل الله و لا یقاربه شیء " ^{۲۱} .

یعنی نزدیکترین کار به خدا جهاد در راه اوست و چیزی و کاری در علو مقام یا
 آن برابری نکند و نزدیک نشود .

باید این نکته را در نظر داشت که حضرت رسول خدا (ص) در این سخنان به بیان
 و تفسیر آیات کریمه قرآن پرداخته است ، چه عالیترین تفسیر قرآن کریم احادیث نبوی
 و سخنان دربار مرتضوی و فرزندان والا مقام اوست .

در تاریخ اسلام آمده است که چون عباس بن عبدالمطلب اسیر شد مسلمانان او را
 به شرک و قطع رحم سرزنش کردند ، عباس جواب داد که شما بدیهای مارا می گوئید و از
 نیکی های ما یاد نمی کنید . امیر مؤمنان سلام الله علیه فرمود : که شما را چه چیز است که
 آنرا خوب توان شمرد ، عباس گفت : ما به عمارت مسجد الحرام قیام می کنیم و حاجیان را
 آب می دهیم و اسیران را از بند می رهانیم . ^{۲۲}

در پی گفته عباس ، پروردگار تعالی در شأن علی علیه السلام می فرماید :

اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الا حر و جاهد
 فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین . ^{۲۳}

" آیا رتبه آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با مقام آن کس که به خدا
 و روز قیامت ایمان آورده و چون علی (ع) در راه خدا جهاد کرده است یکسان شمرده اید .
 هرگز آنان نزد خداوند یکسان و برابر نیستند و خدا ستمکاران را به بهشت هدایت
 نخواهد کرد " .

از آیات ربانی و اخبار و احادیث نبوی دریافت می‌شود که جهاد را اقسامی است از این قرار:

۱- جهاد اصغر: و آن همانگونه که یاد شد نبرد با دشمنان دین و شرع مبین است در راه خدا و فی سبیل الله. و آیاتی چون "ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا" گانهم بنیان مرصوص^{۲۴} و "كتب عليكم القتال وهو كره لكم...^{۲۵} و "قاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين"^{۲۶}.

و احادیثی چون "الزموا الجهاد تصحوا و تستغنوا"^{۲۲} و "ان ابواب الجنة تحت ضلال السيوف"^{۲۸} و "ست خصال من الخير: جهاد اعداء الله بالسيف...^{۲۹} برای گونه جهاد دلالت دارد و لسان الغیب حافظ شیرازی بدین معنی ناظر است آنجا که می‌گوید: ^{۳۰} دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابای و زر شوی
از پای تا به سر همه نور خدا شوی

در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
و مولوی در این معنی گوید: ^{۳۱}

ای خنک آنکو جهادی می‌کند
بر بدن زجری و دادی می‌کند
تا ز رنج آن جهانسی واره‌د
بر خود این رنج عبادت می‌نهد
جهد کن تا می‌توانی ای کیا
در طریق انبیا و اولیا
کافر من گریزانی کرد کس
در ره ایمان و طاعت یک نفس
جان سپر کن تیغ بگذار ای پسر
هر که بی‌سر بود ازین شه‌برد سر
پس اگر آن مجاهد زنده ماند بعد از فراغ از جهاد تعیش خواهد کرد در
رضوان اکبر، و رضوان اکبر آنست که هر چه حادث شود و بیاید و برود به رضای او باشد و
نجنید چیزی مگر به او، چه فانی است از خود و باقی است به خدای ^{۳۲}

مولانا که داستان شجاعت‌های حضرت حمزه (ع) را به نظم آورده است و در حقیقت این نوع جهاد و فرق میان (لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه)^{۳۳} را با (و سارعوا الى مغفرة من ربكم و جنه ارضها السموات و الارض)^{۳۴} را بیان فرموده است، تا همگان بدانند که مجاهد فی سبیل الله خود را به تهلکه نمی‌اندازد، زیرا هر که در این راه سرداد جان‌برد و جاویدان گشت. زیرا بیمار دین چون شمع است که اگر بقای خود خواهد باید سر دهد و تن به سلامت برد.

در جوانی حمزه عم مصطفی اندر آخر حمزه چون در صف شدی سینه باز و تن برهنه، پیش پیش خلق پرسیدند کی عم رسول نی که "لاتلقوا بأیدیکم الی پس چرا تو خویش را در تهلکه چون جوان بودی و زفت و سخت زه چون شدی پیر و ضعیف و منحنی لاأبالی وار باتیع و سنان تیغ، حرمت می ندارد پییر را کی روا باشد که شیری همچو تو زین نسق غم خوارگان بی خبر جواب حمزه (ع) :

با زره می شد مدام اندر و غا بی زره سرمست در غزو آمدی در فکندی در صف شمشیر خویش ای هزیر صف شکن شاه فحول تهلکه "خواندی زیغام خدا می در اندازی چنین در معرکه تو نمی رفتی سوی صف بی زره پرده های لاأبالی می زنی می نغائی دار و گیر و امتحان کی بود تمیز تیغ و تیر را کشته گرد در است بردست عدو پند می دادند او را از عبیر

گفت حمزه چونکه بودم من جوان سوی مردن کس به رغبت کی رود لیک از نور محمد من کنون از برون حس لشکرگاه شاه خیمه در خیمه طناب اندر طناب آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است وانکه مردن پیش او شد فتح باب الحذر ای مرگ بینان بارعوا الصلا ای لطف بینان افرحوا هرکه یوسف دید جان کردش فدا مرگ هریک ای پسر هم رنگ اوست پیش ترک آئینه را خوش رنگی است از تو رستست اُر نکویست اربدست

مرگ می دیدم وداع این جهان پیش از درها برهنه کی شود نیستم این شهر فانی را زبون پر همی بینم ز نور حق سپاه شکر آنکه کرد پییدارم ز خواب نهی لاتلقوا بگیری او بدست سارعوا آید مرا او را در خطاب العجل ای حشر بینان سارعوا البلا ای قهر بینان اترحوا هرکه گرگش دید برگشت از هدی آینه صافی یقین هم رنگ روست پیش زنگی آینه هم زنگی است ناخوش و خوش هم ضمیرت از خودست^{۳۵}

۲ - دیگر جهاد اکبر و آن جهاد فی الله است که "والذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا"^{۳۶} و آن جهاد و جدال است بانفس اماره بالشرو هوای آن، خدای تعالی در آیاتی فراوان انسان را از پیروی هوای نفس نهی فرموده است. مثلاً "آنجا که می فرماید: "فلا تتبعوا الهوی أن تعدلوا... (و "وَأما من حاف مقام ربه و نهی النفس عما یهوی،

فان الجنة هي المأوى...^{۳۸} و (أفرايت من اتخذ الهه هواه وأضلّه الله على علم)^{۳۹}
 پس هر که با هوای نفس درستیزد، جهاد اکبر کرده است و بهشت مأوی اوست زیرا که نفس
 اماره بالسوء است^{۴۰} و چون سرکشی کرد انسان را به هلاکت اندازد و عقبی را تباه کند
 و مولوی گوید:

طفل جان از شیر شیطان باز کن بعد از آنش با ملک انباز کن^{۴۱}
 امام شرف الدین ابی عبد الله محمد بوضیری در قصیده برده چه خوش سروده است:
 فان امارتی بالسوء ما اتعظت

من جهلها بنذیر الشیبه والهرم
 ولا اعدت من الفعل الجمیل قری
 ضیف الهم برأسی غیر محتشم
 لو كنت أعلم انی ما أقره

گفتمت سرا "بدالی منه بالکتم
 من لی یبرد جماع من غوايتها
 کما یبرد جماع الخیل بالجم
 فلا ترم بالمعاصی کسر شهوتها

ان الطعام یقوی شهوه النهیم
 والنفس بالطفل ان تهمله شب علی
 حب الرضاع و ان تطفمه یفطم
 فاصرف هواها و حاذر ان تولیه

ان الهوی ما تولی یصم أو یصم
 وراعها وهی فی الاعمال سائمه
 و ان هی استحلّت المرعی فلا تسم
 کم حسنت لذه للمسرء قاتلة

من حیث لم یدر ان السم فی الدسم
 واخش الدسائس من جوع ومن شبع
 فرّب مخصمه شر من التخم
 واستفرع الدمع من عین قدامتلات

من المحارم والزم حمة الندم
 وخالف النفس والشیطان واعصهما
 وان هما محضای النصح فاتهما

ولا تطع منهما خصما " ولا حکما "

فأنت تعرف كيد الخصم والحكم (۲۴)

پیمبر اکرم (ص) فرماید: "جاهدوا أهواءكم تملکوا أنفسکم" (۴۳):

یعنی: با هواهای نفسانی خود نبرد کنید تا جانهای خود را به سلامت برید و مالک آنها شوید و باز چه نیکو فرموده که (افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه) (۴۴). یعنی برترین جهاد جهاد آنکس است که بانفس اماره، بالسوء خود، که میان دو پهلوی قرار دارد، بجنگد. و چه زیباست آنجا که می فرماید "قدمتم من الجهاد الا صغر الى الجهاد الا کبر مجاهده العبد هواه" (۴۵).

ملاحسین واعظ کاشفی در لباب الباب مثنوی در این باره گوید:

"به یقین بدان که تا در معرکه مجاهدت، به شمشیر ریاضت، سر نفس رعنا را برنداری به دولت غنیمت (والذین جاهدوا فینالنهذینهم سبلنا) نرسی. (۴۶)."

با خود زپی تو جنگها دارم من صدگونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران بر جان و جگر خدنگها دارم من (۴۷)

"و چنانچه واجبست قتل و قمع کفار و شرکین از برای احقاق حق و اتمام نور، ضرور است قتل نفس اماره و قمع هوی از برای قطع نظر از ماسوی، و قصر نظر در خدا. و چنانچه در جهاد فی سبیل الله (جهاد اصغر) اگر بکشد و غالب آید با دولت و ثروت و سرور باشد، و اگر کشته شود و مغلوب گردد با حور و قصور بود، در جهاد فی الله نیز اگر بمیرد، در اثناء جهاد از شهداء و مأجور خواهد بود و من یخرج من بینه مهاجرا "الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله". یعنی "کسی که بیرون رود از منزل نفس اماره و هوای نفس در حالتی که هجرت کننده باشد بسوی شناسائی بخدا و اطاعت رسول او و دریابد او را مرگ پس بتحقیق جزاء او که بهشت است برخدا باشد (۴۸).

و مولوی در این معنا چه خوش سروده است که:

ای شهان کشتیم ما خصم بیرون	ماند زو خصم بتر اندر درون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره، خرگوش نیست
دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست	کو بدریاها نگردهد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز	کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگدل	اندر آیند اندر او زار و خجل
هم نگردد ساکن از چندین غذا	تا زحق آید مرا او را این نسدا
سیرگشتی سیرگوید نی هنوز	اینست آتش اینست تابش اینست سوز
عالمی را لقمه کرد و درکشید	معدده اش نعره زنان هل می موز

حق قدم بروی نهید از لامکان
چونکه جزو دوزخست این نفس ما
این قدم حق را بود کورا کشد
قدر جعنا من جهاد الا صفریم
قوت از حق خواهیم و توفیق و لاف
سهل شیری دان که صفها بشکند
وسنائی غزنوی درباره جهاد اکبر گوید: "که هر عزیزی که از خود بدوست هجرت

کند و سد دیده، خود را "از راه" بردارد و از بادیه نفس بگیریزد، و روح را در پرواز آرد
و در وصل گوید و رضای دوست جوید، علت سودا دفع کند، و از نشانه هوا روی بگرداند،
و هجرتش از خود بحضرت نبوت باشد و منزلش از این خاکدان بجوار ربوبیت بود،
"فی مقعد صدق عند ملوک مقتدر" تا سید کاینات و مهتر موجودات "علیه السلام" از صدق
این هجرت خبر داد: "من هاجر الی اسراه و الی شیء فهجرت الی ما هاجر الیه" لیکن
آن سالک تا ورای خود دلربائی و جانفزائی نبیند هجرت نکند چنانکه در قصیده گفته است:
هیچکس را نامده است از دوستان

بی زوال ملک صورت ملک معنی درکنار
و چون ورای خود دلربائی و جانفزائی را دید از خود بدوست هجرت کرد و
قرآن مجید می گوید: "والذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا معاذ الله، معاذ الله، غلط کردم،
چه موت و فوت، مردی که در راه دوست جان را هدف تیر بلا کند" بخود مرده و بدو زنده
باشد. گاه تیغ محنت از بیرون گلشن پاره پاره کند چون حمزه و گاه آتش محبت از درون
دلش شاخ شاخ بالا آید، چون سلمان "آنکه زخم ظاهر خورد قتل شهید و آنکه زخم باطن
خورد اشارت کند مات شهید" صد فتحش روی دهد مایه حیوه درکنار مرگ غلتد. تا آب
در خاک باشد و گوهر در سنگ. سید کائنات "صلی الله علیه و اله" علی (ع) را این کیمیای
تعلیم کرد که "یا علی احرص علی الموت توهب لک الحیوه" عزیزان در این مقام نفس را
فدای روح کنند و از وجود دل سرد کنند و با خود این منادی کنند که: "فتمنوا الموت ان
کنتم صادقین".

زین جهان همه سراسر غم دلم از دل گرفت و از جان هم
با دوست گرم شوند، روحشان بانفس در جدال آید و جسمشان با جسم در حسد،
عالمیان این را محب خوانند (چون این حال روی نماید)، قرآن مجید این تجربت بکند
نشان یحبهم و یحبونه این باشد "قال الصلوه والسلام الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب"
هر که جان جان دارد سر سر ندارد و اینجا عاشق مرگ گردد، تا سید ولد آدم در این مقام گوید:

"الرفیق الاعلیٰ" و نیز گوید: "یالیتنی غودرت مع اصحابی" و آن خو بروی مصری گوید: "توفنی مسلما" و آن سر مردان و مرد میدان، کرار غیر فرار گوید: "لایبالی ابوک وقع علی الموت أم وقع الموت علیه" بوی این عطر بمشام این حکیم روزگار آید، بدیشان اقتداء کند تا اهتداء یابد گوید: ای مرگ اگر نه مرده ای دریابم، چون این جماعت خود را از راه برداشتند و ماند خود بر خود آرایش خود، دانستند و هجرت بدوست آسایش خود دیدند فرمان حضرت آمد: ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا "بل احياء"، محبت ما جود بوجود خود کند و سود در نابود خود داند، شما بدیده بی بصر در او منگرید و به زبان مختصر ایشان را مرده مخوانید که نهاد ایشان از حضرت عندیت خلعت بقاء پوشیده باشد پس هر چند آن عزیز در صورت آب و گل مرده است بحقیقت جان و دل زنده است و حیوه عالم ارواح بدو باشد (۵۰). و نیز در مجاهدت گوید: (۵۱)

چو تو از بود خویش گشتی نیست کمر جهد بند و در ره ایست
چون کمر بسته ایستادی تو تاج برفرق دل نهادی تو
تاج اقبال بر سر دل نه پای ادبار بر خور و گل نه

نوع چهارم از جهاد:

جوابگوئی و مبارزه با دشمن دین و خدا، از طریق شعرونشر است و از مؤمنان صدر اول اسلام گروهی هم باشمشیر نیام و هم با تیغ زبان با دشمن به مقابله برمی خاستند چون عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک، و گروهی چون حسان بن ثابت انصاری که تنها با سرودن قصائد غراء در هجود دشمنان اسلام و رسول خدا این واجب را انجام می دادند و مفسران و مورخین اسلامی (۵۲) گویند که چون آیات آخر سوره شعراء یعنی: "الشعراء یتبعهم العاؤون الم تر انهم فی کل وادی همیون وانهم یقولون ما لایفعلون ، الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا" و انتصروا من بعد ما ظلموا... (۵۲) نازل شد جمعی از شعراء اسلام از جمله حسان بنزد حضرت رسول (ص) شتافتند و گفتند تکلیف ما بانزول این آیات چیست؟ حضرت فرمود: مؤمنان دست و زبان هردو جهاد می کنند، و به حسان فرمودند: "اهجمهم فوالله لهجاءک علیهم اشد من وقع السهم فی غلس المظلام، اهجمهم ومعک جبریل روح القدس، والقیابا بکریعلکمک تلک الهنات" (۵۴).

یعنی: ایشان را هجو گو زیرا بخدا قسم هجای تو ایشان را دردناکتر است از نشستن بر آتش. آنرا که شب بر بدنهایشان، آنرا هجو کن زیرا که جبریل روح القدس را به او

و با ابوبکر ملاقات کن و او (چون نسابه) است زشتیها و خصلت‌های ناپسند قریش را بتو تعلیم می‌دهد تا در جاهای آنها را بیان کنی و دشمن را با ذکر آنها در چشم دیگران خوار و سرافکنده سازی .

و دربارهٔ عبداللہ بن رواحہ و کعب ابن زہیر و کعب ابن مالک و حسان بن ثابت . پروردگار دانا در این نوع جهاد فرماید : وما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولاً نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقہوا فی الدین و لینذروا قو مهم اذا رجعوا الیہم لعلہم یحذرون (۵۶) . ابوالفتح رازی در ترجمہ این آیه گوید : نبرد مؤمنان را کہ بیرون روند بہ غزای ہمگی بہ یک مرتبہ پس ، چرا بیرون نروند از ہر گروہی از ایشان طائفہ‌ای تا طلب تفقہ کنند در دین و تا بیم دهند قوم خود را چون برگردند بسوی ایشان تا شاید ایشان حذر نمایند . (۵۷) زیرا دانشمند با حقیقت و فضیلت کہ سخنش با ایمان و درستی از دل سرچشمہ می‌گیرد ، در سر سویہ‌ای پیروان می‌نشیند و آنانرا در طریق جهاد و مبارزہ بازشتیہا و پلیدیہای نفس و دشمن خدای تعالی برمی‌انگیزد و برای نثار جان در راہ یار ازلی و محبوب لم یزلی آمادہ می‌سازد تا بدانجاکہ از حق با حق ، حق را ببیند و از خدا با خدا ، خدا را بہ زبان حال بگوید : آنکس کہ ترا شناخت جان را چہ کند فرزند و عیال و خانمان را چہ کند دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخششی دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کند (۵۹) پروردگار توانا در آیاتی چون " جاهدوا فی اللہ حق جہادہ " (۶۰) و " من جاهد فانما یجہد لنفسہ " (۶۱) بہ ہر چہارگونہ جہادی کہ گفتہ آمدہ است اشارت می‌فرماید و اگر بندہ‌ای را چون رسول اکرم (ص) و ائمہ (ع) این توان و قدرت باشد کہ در تمام انواع جہاد بکوشد ، خلیفہ خدا گردد کہ در حدیث است " یابن آدم خلقتک لاجلی اطعنی اجعلک مثلی اذا قلت لشیء کن فیکون " . گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

یعنی : ای پسر آدم تو را از برای بندگی خلقت کردہ ام ، اطاعت و بندگی بجا آر ، تو را بہ اخلاق خود متخلق می‌گردانم و ہر گاہ دعا یا نفرین کنی در امری البتہ بہ اجابت مقرون می‌گردد و صاحب کرامات و معجزات می‌شوی .

و در حدیث قدسی است کہ : من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیتہ و من علی دیتہ فادیتہ " . یعنی : " کسیکہ طلب کرد مرا یافت و کسیکہ مرا یافت عاشق من شد و کسیکہ عاشق من شد عاشق او شوم یعنی کسیکہ طلب کرد و یافت و دوست داشت مرا بسبب قرب بہ نوافل و مستحبات از عبادات ، من او را دوست می‌دارم . و کسیکہ یافت مرا برمی‌دارم حجاب را از دل او و انوار علوم در دلش می‌اندازم و کسی کہ من دوست دارم ہاین نحو می‌کشم نفس امارہ و ہوای او را و منقطع می‌گردانم او را از جمیع ماسوی و کسی کہ بہ این طور کشتن پس بر من است

دیه، او و کسیکه بر من باشد دیه، او و من باشم دیه، او و من باشم بصرا و وسمع او و دست او و پای او بلکه همه، او و او بمن می بیند و می شنود و دست قدرت او دراز و پای اراده، او باز باشد."

مراجع و تعلیقات

- ۱ - جهاد باکسر جیم، مصدر باب مفاعله است بروزن فعال چون نزاع وجدال و قتال.
- ۲ - شرح لاهیجانی بر نهج البلاغه، چاپ سنگی، ص ۴۶.
- ۳ - آیه ۶۲ از سوره مبارکه یونس.
- ۴ - دیوان حافظ طبع دکتر غنی، صفحه ۹، چ زوار.
- ۵ - آیه ۱۱۱، سوره مبارکه توبه.
- ۶ - شرح لاهیجانی بر نهج البلاغه، چ سنگی، ص ۴۷.
- ۷ - مثنوی مولوی.
- ۸ - دوبیت زیر از خبیب بن عدی انصاری، از صحابه و شهدای صدر اول اسلام است.
- ۹ - به کشف الاسرار و عدة الابرار میبیدی، ج ۲، ص ۵۴۸، مراجعه شود.
- ۱۰ - آیه ۲۱۶ سوره بقره.
- ۱۱ - آیه ۹۵ سوره نساء.
- ۱۲ - به نقل از منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، اثر حاج میرزا حبیب الله خوئی، ج ۳، ص ۳۹۵، و کتاب جهاد، وسائل الشیعه، حر عاملی، ص ۱۰، ج ۶.
- ۱۳ - وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، حر عاملی، ص ۵، ج ۶.
- ۱۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.
- ۱۵ - آیه ۷۸، از سوره نساء.
- ۱۶ - از حسین بن علی (ع).
- ۱۷ - المجانی الحدیث، ج ۱، ص ۱۶۳.
- ۱۸ - بیت از سموال بن عادیا، شاعر جاهلی به المجانی الحدیث، ج ۱، ص ۳۴۶، بدیوان سموال مراجعه شود.
- ۱۹ - دیوان سنائی، طبع استاد مدرس رضوی، ۴۸۵.
- ۲۰ - نهج الفصاحة (ش. ۷، ص ۱۳).
- ۲۱ - نهج الفصاحة (ش ۴۲۷، ص ۸۱).
- ۲۲ - به حاشیه صفحه ۲۶۶ از ترجمه و تفسیر حکیم و مفسر معاصر، مرحوم محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای، مراجعه شود.

- ۲۳- آیه ۱۸ از سوره توبه .
- ۲۴- آیه ۴ از سوره صف .
- ۲۵- آیه ۲۱۶ از سوره بقره .
- ۲۶- آیه ۱۱۹ از سوره بقره .
- ۲۷- نهج الفصاحة (ش ۷۰ ، ص ۱۲) .
- ۲۸- نهج الفصاحة
- ۲۹- نهج الفصاحة
- ۳۰- دیوان حافظ ، ص ۳۴۶ ، طبع دکتر غنی ، زوار .
- ۳۱- مثنوی مولوی ، ص ۱۱۷ ، دفتر دوم ، چ کلاله خاور .
- ۳۲- شرح لاهیجانی بر نهج البلاغه ، ص ۴۷ .
- ۳۳- آیه ۱۹۵ ، از سوره بقره .
- ۳۴- آیه ۱۳۳ از سوره آل عمران .
- ۳۵- مثنوی دفتر سوم ، ص ۲۸۴ ، طبع وصال و صفحه ۱۹۲ کلاله خاور .
- ۳۶- آیه ۶۹ سوره عنکبوت .
- ۳۷- آیه ۱۳۵ سوره نساء .
- ۳۸- آیه ۴ ، سوره نازعات .
- ۳۹- آیه ۲۳ سوره جاثیه .
- ۴۰- اشاره به آیه ۵۳ از سوره کهف است .
- ۴۱- مثنوی ، دفتر اول ، ص ۳۵ ، چ ، کلاله خاور .
- ۴۲- قصیده برده بوضیری .
- ۴۳- نهج الفصاحة (ش ۱۳۰۲ ، ص ۲۷۵) .
- ۴۴- مستدرک ، ص ۱۷۰ ، به نقل از احادیث مثنوی استاد فروزانفر ، ص ۱۵ .
- ۴۵- احادیث مثنوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ دوم ، ص ۱۴ ، به نقل از جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۸۵ . و در صفحه ۱۵ از احادیث مثنوی آمده است که غزالی حدیث فوق را ، جزو اقوال صحابه شمرده است (احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۱۶۵) و باز در مورد دیگر جزو احادیث می آورد (همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۶) و در مستدرک این روایت بصورت ذیل نقل شده است :

عن علی (ع) ان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث سريه فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الا صغر و بقى عليهم الجهاد الا كبر ف قيل يا رسول الله و ما الجهاد الا كبر قال جهاد النفس . تروى أن سيدنا رسول الله (ص) رأى بعض أصحابه منصرفاً " من بعث كان

بعثه و قد انصرف بشعته و غبار سفره و سلاحه یرید منزله فقال (ص) انصرف من الجهاد الاصرالى الجهاد الاكبر، فقال له أوجهاد فوق الجهاد بالسيف قال جهاد المرء نفسه (مستدرک، ج ۲، ص ۲۷۰). و مضمون آن موافقت با حدیث ذیل که در همان کتاب (ص ۲۷۰) ملاحظه می شود.

" قال رسول الله أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه "

- ۴۶- لباب الباب، مثنوی ص ۱۵۳، ملاحسین واعظ کاشفی ..
- ۴۷- خواجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۴۹.
- ۴۸- شرح لاهیجانی بر نهج البلاغه .
- ۴۹- لباب الباب مثنوی ص ۵۵ و ۵۶ - خلاصه ملاحسین واعظ کاشفی از مثنوی .
- ۵۰- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی به تصحیح استاد مدرس رضوی، ص ۱۸ تا ۲۲.
- ۵۱- مرجع سابق، صفحه ۷۹.
- ۵۲- به کشف الاسرار و عده الابرار، میبیدی ج ۷، ص ۱۶۹ و به مجمع البیان، طبرسی، ج ۷ و ۸، ص ۲۰۸ مراجعه شود.
- ۵۳- به آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ از سوره شعراء مراجعه شود.
- ۵۴- به العمده فی محاسن الشعر، ابن رشیق قیروانی، ج ۱ ص ۳۱ و تفسیر مجمع البیان ج ۷ و ۸، ص ۲۰۸ مراجعه شود.
- ۵۵- نهج الفصاحه (ش ۱۳۰۱، ص ۲۷۵).
- ۵۶- آیه ۱۲۲ از سوره مبارکه توبه.
- ۵۷- تفسیر ابوالفتوح، سوره توبه ذیل آیه ۱۲۲.
- ۵۸- ابیات از خواجه عبدالله انصاری.
- ۵۹- آیه ۷۸ از سوره مبارکه حج.
- ۶۰- نیمی از آیه ۶ از سوره مبارکه عنکبوت.